

شرق

هنر

همیشه اعتراض تاوان داشته است	صفحه ۸
دوست ندارم تماشاگر گریه کند	صفحه ۱۰
نقد و تفسیر نمایش «اِرخش»	صفحه ۱۰

کانسپت

برای «فریده لاشایی»

کفش‌هایم



«علیرضا امیرحاجبی»

اجازه دهید امروز به جای پرداختن به داستان هنرهای مفهومی در ابتدا تاثیر عمیق خود را نسبت به درگذشت فریده لاشایی هنرمند برجسته کشورمان اعلام کنم زیرا به‌خوبی می‌دانم که او هم به این‌گونه هنری علاقه داشت و ایده‌هایش در برخی جهات کاملا مفهوم‌گرایانه بنظر می‌رسید. لاشایی به واقع یک سرمایه‌بی‌پدیل در نقاشی معاصر ایران بود. با اینکه همواره نسبت به نقاشی آبیستره موضع منفی داشته و دارم اما در نقاشی آبیستره لاشایی یک استثنا به‌شمار می‌آید، به این دلیل که وی توانسته بود برخلاف اکثر هنرمندان این سبک، دست‌از بازی‌ها و تظاهرات بیرونی برداشته و به جوهره اصلی آبیستراکسیون و تجرید برسد که همان طبیعت است. آثار نقاشی لاشایی میل به تجرید جنگل، تالاب و بیشه‌زار را در هر بیننده‌ای تشدید می‌کرد. آثارش مانند امضا بود که هویت او را به‌سرعت افشا می‌کرد. با تکنیکی پرقدرت که می‌توانستی ردپای ممارست را در لابه‌لای خطوط و رنگ‌هایش ببینی. زیبایی‌شناسی لاشایی کاملا بر معیارهای جهانی استوار بود اما چیزی نامحسوس، جغرافیای هنری او را به ما عرضه می‌کرد.

خوب به یاد دارم روزی که برای اولین‌بار او را در منزل زیبایش دیدم. تازه از سفر آمده بود اما باوجود خستگی فراوان میزبان من شد. از هر دری سخنی گفتیم و درباره ایده‌هایش گفت و تلفیق ویدیو آرت با نقاشی. این موضوع به سال ۸۸ بازمی‌گردد. آنجا بود که متوجه شدم عجب دید باز و رهایی دارد. این زن هنرمند به این راحتی رسانه‌ای جدید را وارد تعاملات ذهنی‌اش کرده است و نه مانند بعضی از حضرات که نسبت به هنر مفهومی و رسانه‌های دیجیتال موضع می‌گیرند. این موضع‌گیری‌ها نه بر اساس داش بلکه بر اساس چهل مطلق است که ندیده و تجربه نکرده فوراً می‌گوید:«نه آقا من این بازی‌ها را دوست ندارم»

لاشایی به خوبی با امکانات این رسانه‌ها از جمله ویدئوآرت و چیدمان آشنا بود و با همین روش توانست آثار زیبایی را خلق کند که آن‌زمان به صورت طراحی و یادداشت به من نشان‌شان داد. بعد از یک ساعتی صحبت از وضع اجتماعی و سیاسی ایران، گفت:«بلند شو بریم اون اتاق یک تابلو نشانت دهم»

در اتاق کناری که محل اصلی کارش بود و ابعاد آنچنان وسیعی هم نداشت یک تابلو خودنمایی می‌کرد:«مثال دکترمحمد مصدق» که کودکی را در بغل گرفته است. کودکی آشنا با همه ما کودکی به نام ایران. مصدق مانند پدری دلسوز، ایران را با نگرانی در آغوش گرفته بود و این فرزند کمی در آغوش او بیقراری می‌کرد. کمی هم لباس مصدق را آلوده کرده بود. عجب استعاره زیبایی. لاشایی در این زمان بود که گفت شاهد بسیاری از ماجراهای اجتماعی و سیاسی بوده و این تابلو گواشی از احساسات و خاطراتش از آن دوران پرفرازونشیب بود. تابلویی با زمینه‌سفید با سادگی چیزی از حافظه تاریخی ایران را به ما نشان می‌داد.

گفت‌وگوی مابه درازا کشید و آثار خستگی‌ر‌امی‌توانستم در صورتش مشاهده کنم. به همین دلیل خواستم بیش از این مزاحمش نشوم اما در پایان وقتی از ایده نمایشگاه چیدمان با موضوع روسری هنرمندان زن ایرانی قفتم، گویا انرژی تازه‌ای گرفته بود. برایم یک روسری از قبل آماده کرده بود. رفت و آورد. من هم گفتم که یک یادگاری دیگر نیز از شما می‌خواهم گفت هرچه می‌خواهی بردار. به دور و اطراف نگاه کردم همه چیز هنرمندانه بود.

نشانه‌های خلاقیت در سراسر منزلش دیده می‌شد. به کفش‌های راحت‌اشی‌اش که در کناری پارک شده بود نگاه کردم. کفش‌هایی که قطره‌های رنگ روی‌ش پاشیده بود. کفش‌هایی که حداقل برای من اثری مفهومی بود. مانند کتابی که بر روی تو گشوده می‌شود. گفتم:«اگر اجازه می‌دهید این کفش‌های راحتی را به عنوان یادگاری بر می‌دارم.» لیخندی دلنشین زد و فهمید که چقدر مورد احترام من است. برای من همین یک دیدار چند ساعته کافی بود. دیداری پر از اطلاعاتی که هیچ از آن نمی‌دانستم و مانند دانش آموزی در ظرف این چند ساعت با دهانی نیمه‌باز از به تصویر کشیدن رویدادها به‌وسيله ایشان لذت بردم.

به شخصه لاشایی و تعداد دیگری از هنرمندان زن ایران از قبیل فرح اصولی، بهجت صدر، منیر فرمانفرماییان، منصوره حسینی، پرویش گنجی، گیزلا سینایی و... را از مهم‌ترین و تاثیرگذارترین هنرمندان ایران می‌دانم که سهم‌شان در هنر معاصر ایران بسیار بیش این حرفه‌است؛ هنرمندانی که توانستند هم راه را برای نسل بعدی و جوان باز کنند و هم خود آثاری گرانقدر برای ایران برجای گذاشته‌اند.

شیی که خبر فوت او را شنیدم به کفش‌های راحتی‌اش نگاه کردم، گویا می‌گفتند:«صاحب‌مان چقدر از ما کار کشید اما حالا برای همیشه استراحت خواهد کرد.» میراث هنری لاشایی ابدی خواهد بود. به این جمله‌شک‌کننید.

اجرا

درباره «محو میشم...»

سوگواری زنانه

فرزین هدایت‌زاده

ویدئو پرفورمنس «محو میشم...» بی‌تردید ادامه بالنده دوره‌های قبلی آثار «غزال پرتو» است که به حرکت، رنگ، موسیقی و آواز به روایت تازه‌تری نو شده است. دومین اثر جدی او- بعد از آثار اولی‌ماش- اثر «حوا-آدم» (برگزیده‌بی‌ینال ششم مجسمه‌سازی تهران) به‌تصویر کشیدن هنرمندانه تمایلات ذاتی زنانه و مردانه بود... دنیای حوا به شکل باغی دل‌انگیز و رازآلود و نمه‌های موسیقی... و سایه نردبان‌هایی بالا‌رونده به‌سوی هیچ بر لباس آدم، از جاه‌طلبی‌های دنیای مردانه حکایت می‌کرد و حامل نقدی ظریف بر جنسیت و تفاوت دو دنیای زن و مرد بود.

محو میشم... اثر جدید پرتو کماکان از طریق شیوه شخصی او، از تشکیل سایه‌ها روی پرده نور ساخته می‌شود و به‌واسطه فرم رقصان و ساخت وهم و خیال از طریق سایه‌ها به قطعه‌ای شاعرانه می‌ماند که بخواهد همه آنچه که هستی می‌داند را به انزاعی‌ترین شک‌شل به خیالی رقیق و کوتاه بدل کند و زمان را در نمایش خود به لحظه‌ای گذرا و بی‌ثبات دگرگون کند و همه شادی‌ها و آلام و امیدهای بشری را به پیچ‌وتاب سازگار و یا ناساز زنی که همواره با تغییرات کیفی فضا می‌رقصد بکاهد. اثر، نمایشی به غایت مصلحانه و دردمندانه ... بود.

محو میشم... را در ارتباطی عمیق با اثر «آدم و حوا» یافتم. ترکیبی از سایه‌های زن، قصه‌دنیای تابیده بر پرده نمایش که هماهنگ با پخش همزمان ویدیویی که بر پرده می‌تابید و فضا متن نمایش را می‌ساخت، می‌رقصد، حوا شیون می‌کرد. با اینکه ویدیویی رنگارنگ با تصاویری آگاهیه‌گاه به کمک تلطیف فضا می‌آمد، اما دیری نمی‌پایید و با حمله لک‌های کبود پایان می‌گرفت... پرتو این‌بار با حشف عنصر مردانه (آدم) در کلیت نمایشی‌اش روایتی کامل‌ا زنانه‌به‌دست می‌دهد. حوا به‌رغم تلخکامی‌هایی که دنیای بی‌رحم آدم برایش رقم می‌زد همچنان می‌رقصد و گاهی همه نیروهای بارور زنانه‌اش را به‌کار می‌گرفت و با رقصی نشادمانه سعی در پس‌اندن تاریکی و ساختن لحظاتی رنگین داشت... اما خیلی زود هیاهویی گزنده حوا را در خود مجاله می‌ساخت... نمایش غزال پرتو که پایان می‌گیرد... دیوار پشت‌سرم را می‌بینم که رویش نوشته است: ... می‌آیم ... می‌رقصیم، محو میشم... با خود ادامه می‌دهم: نمی‌میرند... محو می‌شوند... تا زو به دنیا بپایند... کاش این‌بار که به دنیا آمد مسلح به نیرویی شود که حین پاک‌کوسی نردبان‌های جاه‌طلبی دنیای بی‌رحم آدم را بلرزاند...برقصاند...

گفت‌وگوی مابه درازا کشید و آثار خستگی‌ر‌امی‌توانستم در صورتش مشاهده کنم. به همین دلیل خواستم بیش از این مزاحمش نشوم اما در پایان وقتی از ایده نمایشگاه چیدمان با موضوع روسری هنرمندان زن ایرانی قفتم، گویا انرژی تازه‌ای گرفته بود. برایم یک روسری از قبل آماده کرده بود. رفت و آورد. من هم گفتم که یک یادگاری دیگر نیز از شما می‌خواهم گفت هرچه می‌خواهی بردار. به دور و اطراف نگاه کردم همه چیز هنرمندانه بود.



مریم حیدرزاده همزمان با نمایشگاه‌ش در مقابل مردم به اجرای نقاشی پرداخت/عکس: شرق

«مریم حیدرزاده» در گفت‌وگو با«شرق»

حسرت‌ها به لذت تبدیل شد

دارم اما باید با آبرنگ همه موضوع‌ها را یکشم بعد به سراغ تجربه‌های دیگر بروم.

❧ با توجه به ضعف در بیانی، چگونه رنگ‌ها را انتخاب کردید؟

انتخاب رنگ‌ها با خودم بود اما تنها کاری که خودم انجام نداده‌ام این است که خواهر‌هایم نرجس که مهندس الکترونیک است و مرضیه که ادبیات‌نمایشی خوانده اما عکاسی می‌کنند، رنگ‌هایی را که نیاز دارم در اختیارم می‌گذاشتند. حتی چیدمان رنگ‌ها طوری بود که ترتیب آنها را به خاطر بسپارم. هر رنگی را که بر می‌دارم دوباره سرچایش می‌گذارم و به همین دلیل اشتباهی هم صورت نمی‌گیرد.

❧ برای اینکه محل یک درخت را در اثر تان درست نقاشی کنید از اطرافیاتان کمک‌نگرفتید؟

نه. شاید از سلیقه دیگران استفاده کرده باشم اما تر کی‌بندی کار‌ها با خودم بود.

❧ انتخاب کار‌ها برای نصب در این نمایشگاه با چه کسی بود؟

من انتخابی انجام ندادم برعهده گالری گذاشتم.

❧ روز افتتاحیه می‌دیدم با اینکه هنوز ذایق آغاز نمایشگاه است اما برخی از آثار به فروش رفته‌اند. پیش از نمایشگاه این کار انجام شد؟

نه. برخی از بازدید‌کنندگان در همین ابتدای نمایشگاه کار‌ها را خریدند.

❧ چقدر خبر‌های مربوط به نقاشی را دنبال می‌کنید؟

هنر‌های تجسمی متأسفانه در شرق مخصوصا در ایران مظلوم‌ترین هنر هستند. هرچقدر هم که هنرمندان ما در رقابت‌های جهانی جایزه می‌گیرند، باز هم حمایت کمی از آنها می‌شود. مثل دو عکاسی که چند روز قبل در «ورلد‌پرس فتو» جایزه گرفتند در زمینه کاریکاتور جایزه‌های زیادی گرفته‌ایم درحالی‌که مردم یک فیلم‌ساز نه چندان معروف را می‌شناسند اما اگر از آنها بخواید اسم بهترین نقاش ایران را بگویند، نمی‌دانند. ما‌جرای خیلی غم‌انگیز است.

❧ چرا اینگونه است؟

فکر می‌کنم به دلیل بی‌عدالتی و رسانه‌ای نشدن خیلی از اتفاق‌های مهم در حوزه تجسمی است. خیلی از مواقع درباره فیلم‌ها در رادیو صحبت می‌کنند اما برنامه‌های زیادی که به هنر‌های تجسمی به‌پردازد، یا برنامه‌ای ویژه نقاشی در تلویزیون نداریم. حتی در مورد موسیقی نیز وضعیت همین‌گونه است. متأسفانه موسیقی به سمت ابتذل رفته است. اگر نمی‌ی از توجیهی که الان به هنر‌هایی مانند سینما می‌شود، به تجسمی شده بود شاید الان دنیای خیلی زیباتری داشتیم. نقاشی زبان زنده نیست چون نیاز به ترجمه ندارد. کافی است به اثر نگاه کنید و برداشت خود را از اثر داشته باشید ولی نمی‌دانم چرا ما دوست نداریم به زبان ملموس و زنده دنیا صحبت کنیم.

یک پسر نوجوان ۱۷ساله به دیدنم آمد و کسی که همراهش بود، می‌گفت اولین بار که تبلیغ نمایشگاه را دیده‌ا، با وجود آنکه کنکور داشته، از اصفهان برای دین این نمایشگاه آمده است. وقتی به او شکلات تعارف کردم گفت شکلات را به عنوان یادگاری نگه می‌دارد. بازدید‌کنندگان هم از شهر‌های دیگر مانند قائمشهر، اهواز و... داشتیم. این نمونه‌ها باعث شد به نسلی که فکر می‌کرد منقرض شده است، تبریک بگویم، چون وقتی نمونه‌ای از چیزی را می‌بینید، باید بدانید باز هم از همان نمونه وجود دارد



نام «مریم حیدرزاده» اواخر دهه ۷۰ شمسی

سسر زبان‌ها افتاد. او با نوشتن شعر‌هایی به سبک مجاوره‌ای و با به‌کارگیری کلمات ساده و روان شهرت یافت. بسا اینکه بسیاری از خوانندگان مانند خشایار اعتمادی از ترانه‌های

سحر آزاد

او در آهنگ‌هایشان استفاده‌کردند اما لحن صمیمانه صدایش برای مخاطبان جذابیت خاصی داشت. حالا بیش از یک‌دهه از آن دوره می‌گذرد و حیدرزاده، خواسته‌اش این است که مخاطبان او را ابتدا به‌عنوان یک «نقاش» بشناسند تا «شاعر». این هنرمند ۳۵ ساله این روز‌ها تابلو‌های نقاشی‌اش را در نمایشگاهی به نام «پس از آن همه حسرت» در گالری شیرین روی دیوار برده است. او در این تابلوها طبیعتی را به تصویر کشیده که بیشتر آنها یادآور پاییز هستند. جمعه چهارم اسفند در روز افتتاح نمایشگاه، کارگاهی بر‌گزار کرد که به صورت زنده در مقابل مردم به اجرای نقاشی پرداخت. البته فعالیت حیدرزاده این روز‌ها به شعر و نقاشی محدود نمی‌شود، بلکه در حال نوشتن کتاب نثری است که به گفته خود به چندزبان ترجمه می‌شود، هرچند که این کتاب با رویای بزرگی نیز همراه است. او می‌خواهد جایزه‌نوبل را از این کتاب به دست آورد.

مریم حیدرزاده در این گفت‌وگو درباره نمایشگاه اخیرش که تا امروز در گالری شیرین ادامه دارد و همچنین مشغولیت‌های اخیرش گفت.

❧ مخاطبان بیشتر شما را بابت ترانه‌ها و دکلمه‌هایتان می‌شناسند؛ بنابراین شنیدن اینکه نقاشی، یکی ازغدغه‌های اصلی‌تان است می‌تواند برای همگان جالب باشد. از چه زمان با دنیای رنگ و بوم آشنا شدید؟

من سه‌سال‌ونیم‌ام بود که عاشق آبرنگ بودم. در همین زمان بود که آخرین جراحی روی چشمم انجام شد، چون مشکل آب‌مروارید داشتم. چند روز قبل از این جریان یکی از دوستان پدرم جمعه‌آبرنگی را که از کیش برایم آورده بود، به من هدیه کرد و بعد از آن همیشه ذوق این را داشتم. بعد از جراحی از آن جمعه آبرنگ استفاده کنم ولی بعد از عمل، چنین نشد و دیگر نتوانستم نقاشی کنم. برای همین وقتی در برنامه کود‌ک، خانم‌های مجری تلویزیون، نقاشی بچه‌ها را نشان می‌دادند، آن حسرت در من زنده می‌شد. با توجه به این موضوع، عنوان نمایشگاه تاز‌ام را «پس از آن همه حسرت» انتخاب کردم، چون آن همه حسرت طی این سال‌ها همراه من بود. یک مدتی فکر کردم شاید نوشتن، این خلأ را در من پر کند، اما این‌طور نشد. همیشه گفتم‌ام که عاشق پیانو و نقاشی هستم. در پیانو به شاگردی استاد اونشیریان روحانی افتخار می‌کنم اگر چه خیلی حرفه‌ای نیستم. آقای قاسمی‌زاده نیز که نقاشی را به من آموخت، چهار سال قبل گفت تو که درباره نقاشی با چنین حسری صحبت می‌کنی می‌توانی نقاشی یاد بگیری و دیگر به عنوان حسرت درباره آن صحبت نکنی. این حرف‌ها باعث‌شد برای نقاشی کشیدن انگیزه پیدا کنم. او به من گفت که باید جلسات طراحی را شروع کنیم تا به آبرنگ برسیم. من طراحی را دوست نداشتم. رشته من در دبیرستان انسانی بود اما یک ترم هندسه داشتیم که واقعا برایم عذاب‌آور بود. منت‌ها استادم قول داد که بیشتر از دو جلسه طراحی نگذاریم. بالاخره از سال ۸۹ آبرنگ را از جلسه سوم شروع کردم.

❧ شروع کار برایتان سخت نبود؟

نه چون این آغاز آن‌قدر عاشقانه بود که فکر می‌کردم روی ابر‌ها هستم. هیچ توصیفی برای آن روز‌ها ندارم. با وجود اینکه دایره کلماتی که در ذهنم هست، گسترده است اما کلماتی که شبایسته وصف آن روز باشد، پیدا نمی‌کنم. بعد از این‌همه سال که نقاشی را اشروع کردم، حسرت و تصور آدم‌هایی که فکر می‌کردند برخی کار‌ها غیرممکن است، برایم از بین رفت. حتی می‌توانم بگویم با وجود همه علاقه‌ام به نوشتن و فعالیت‌های مداوم در این زمینه اگر به انتخابی، ناچار شوم شک تکنیک که بدون درنگ نقاشی را انتخاب می‌کنم.

❧ شیوه خاصی برای آموزش داشتید؟

نه، همان شیوه مرسوم و متداول را پیش گرفتم. بیش از ۲۰۰ تابلو دارم که به دلیل محدودیت فضا ۱۹ تابلو در این نمایشگاه به نمایش گذاشته شد. تابلوهایی را که استادم در اجرای آنها به من کمک کرد، به عنوان یادگاری در آرشوم نگه داشته‌ام و او اجازه نداد آنها را نمایش دهم، چون از من سختگیر تر است. آثار این دو نمایشگاه نا‌آورالیهیست است که جاهایی به اکسپرسیونیسم نزدیک شده است ولی با حفظ ساختار اصلی تا برای بیننده قضاوت در مورد آنچه که می‌خواهد ببیند، سخت نباشد. در‌عین حال قرار است بعد از نمایشگاه، طراحی پرتره را شروع کنیم با وجود اینکه دیگران می‌گویند پرتره را چگونه انجام خواهیم داد اما تصمیم دارم چهره درونی افراد را یکشم.

❧ بین این همه موضوع چرا طبیعت را س‌وره نمایشگاه جدیدتان انتخاب کردید؟

من عاشق پاییزم و طبیعت. نزدیک‌ترین سنتخت را با معنویت و روحیاتی که در نوشتن حاکم است، دارد. البته ابتدا که کار آبرنگ را شروع کردم مهم نبود چه می‌کشم اما خودم ترجیح دادم با طبیعت شروع کنم.

❧ دلتان نخواست به غیر از آبرنگ، تکنیک‌های دیگری را هم تجربه کنید؟

حتما این کار را خواهم کرد اما هنوز از آبرنگ سیراب نشده‌ام. باید همه چیز‌های دنیا را با آبرنگ یکشم، خیالم راحت شود و بعد به سراغ تکنیک‌های دیگر بروم. باسل و قلم‌فلزی را هم خیلی دوست دارم. کلا هرچه را به نقاشی مربوط می‌شود، دوست